

بررسی کارنامه فرهنگی میسیونرهای لازاریست فرانسه در ایران (از اوایل دوره قاجار تا جنگ جهانی اول)

دکتر ابوطالب سلطانیان
استادیار تاریخ دانشگاه گیلان
(از ص ۶۳ تا ۸۴)
تاریخ دریافت: ۸۹/۰۹/۲۳
تاریخ پذیرش: ۹۰/۰۸/۲۵

چکیده:

فعالیت‌های فرهنگی - آموزشی میسیونرهای لازاریست فرانسوی، بخشی از تاریخ فرهنگی ناشناخته دوره قاجار را تشکیل می‌دهد که بازتاب چندانی نیافته و مورد بررسی قرار نگرفته است. هیئت‌های لازاریست (کاتولیک‌ها) که از پشتیبانی سیاسی - اقتصادی دولت فرانسه نیز برخوردار بودند، پس از ورود به ایران، از دوره محمدشاه (۱۲۶۴ - ۱۲۵۰ ه.ق.)، به برپایی نهادهای فرهنگی و آموزشی خود پرداختند. این نهادها عبارت بودند از مدارس، کلیساها، چاپخانه‌ها، و نهادهای دیگری که فعالیت‌های مذهبی و عرفی آنها، بویژه در مناطق غربی ایران، همچنان تا آستانه جنگ جهانی اول ادامه داشت. بررسی روند تأسیس این نهادها و کم و کیف و محتوای آموزشی آنها که به زبان فرانسه بود، بخشی از این پژوهش را تشکیل می‌دهد؛ از سویی، روی آوری لازاریست‌ها به آموزش علوم جدید و زبانهای اروپایی و نیز رویکرد بسیاری از ایرانیان به زبانهای فرنگی، بویژه فرانسه که زبان فرهنگی - سیاسی آن روزگار نیز بشمار میرفت، سبب گسترش بیشتر این نهادها و فعالیت‌های آموزشی آنها در ایران گردید؛ با این همه، این فعالیت‌ها با چالش‌های سیاسی - اجتماعی گوناگونی نیز روبرو بودند که بر کارکرد آنها تأثیرگذار می‌شد. بررسی و تجزیه و تحلیل این چالش‌ها و تأثیرات آنها و نیز ارزیابی نقاط قوت و ضعف کارکرد فرهنگی لازاریست‌ها بخش دیگری از این پژوهش را تشکیل می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: لازاریست‌ها، فعالیت فرهنگی، مدارس، علوم و زبان، مسیحیان.

مقدمه:

هدف از این پژوهش، بررسی گوشه‌هایی از تاریخ فرهنگی ناشناخته دوران قاجار، بویژه در رابطه با جامعه مسیحیان ایران است که چندان شناخته شده نیست. بررسی‌هایی از این دست، می‌توانند ما را در شناختی بهتر، از اوضاع و آرمانهای فرهنگی حاکم بر آن دوره یاری دهند.

در آن دوره، مسیحیان ایران که اقلیت بزرگی از جامعه را تشکیل میدادند، مورد توجه میسیونرها^(۱) و مبلغان مذهبی، بویژه لازاریستها (Lazaristes)^(۲) قرار گرفتند. میسیونرهای لازاریست (کاتولیکهای فرانسوی)، وابسته به کلیسای لازاریست فرانسه و آن نیز تابع کلیسای کاتولیک رم بود. جمعیت لازاریست، موسوم به «ونسانتیان»، شامل کشیشان کاتولیک و خادمان صومعه‌ها در هیئتهای میسنوری بود که در سال ۱۶۲۵ توسط «سن ونسان دوپل» (Saint Vincent de paul)^(۳) بنا نهاده شد. اعضای این جمعیت یک زندگی رهبانی داشته و با فقر، تقوا و تابعیت محض از مافوق خود میزیستند. اهداف اصلی این نهاد عبارت بود از هدایت میسیونرها بویژه در مناطق روستایی، اداره کردن مدارس مذهبی، آموزش امور گوناگون خیریه، و تعلیم و تربیت. پایگاه مجمع عالی آن در پاریس قرار داشت و دارای چهل و شش حوزه سراسقی و نایب سراسقی در سراسر جهان بود که توسط سر اسقفان و معاونان آنان اداره میشد. (Encyclopedia, p. 133)

همچنین، راهبه‌های این جمعیت را که شاخه‌ای از آن نهاد بشمار میرفت «راهبه‌های سن ونسان دوپل»، و خواهران یا دختران نیکوکار مینامیدند. کشیشان را نیز در ایران «پادری» می‌گفتند.

هر چند که فعالیتها و تبلیغات مذهبی میسیونرهای لازاریست جامعه مسیحیان را دربر میگرفت، اما آموزشهای عرفی آنان، یعنی آموزش علوم جدید غرب، زبان و ادبیات فرانسه و دیگر زبانهای اروپایی، بسیاری از ایرانیان را در نواحی غربی کشور و نیز در شهرهایی مانند تهران، اصفهان، و غیره تحت پوشش قرار میداد. مدارس لازاریستها که از سال ۱۸۳۸ م. (۱۲۵۴ ه. ق.) بتدریج در ایران پا گرفتند، حدود نیم قرن از دو نهاد آموزشی دیگر فرانسوی، یعنی آلیانس فرانسه و آلیانس یهود که به ترتیب در سالهای ۱۸۸۹ و ۱۸۹۸ م. در ایران تأسیس شدند، پیشینه آموزشی بیشتری داشتند. از این رو، لازاریستها را باید از پیشگامان تأسیس مدارس نوین در ایران دانست. این نکته را هم باید افزود که هر سه نهاد آموزشی، از پشتیبانیهای سیاسی - اقتصادی دولت فرانسه نیز

برخوردار بودند؛ زیرا راهبرد آن کشور برای نفوذ در ایران، که در آن رقابت با قدرتهای روس و انگلیس بسیار دشوار بود، راهبردی فرهنگی بشمار میرفت.

با این همه، کم و کیف کوشش‌های فرهنگی - اجتماعی لازاریستها چندان در ایران بازتاب نیافته است؛ از سوی دیگر، این فعالیتها با وجود برخی پشتیبانیها و مشوقها، با چالشها و موانع سیاسی - اجتماعی بسیاری نیز روبرو بوده است، از این رو، در اینجا این پرسشها مطرح میشود که گستره ساختاری و محتوایی خدمات فرهنگی لازاریستها به چه میزان بوده است؟ و این چالشها چه تأثیری بر فرایند فعالیتهای آنان داشته است؟ و سرانجام اینکه حضور و فعالیتهای آنان در ایران در مجموع چه پیامدهای مثبت و منفی به همراه داشته است؟

با عنایت به آنچه گفته شد، فرض بر این است که لازاریستها مدارس بسیاری را بنا کرده‌اند و این مدارس، با وجود چالشها و موانع بسیار، نقش مؤثری در گسترش علوم نوین و زبان و ادبیات فرانسه در ایران ایفا کرده‌اند. در این راستا، نخست کوششهای فرهنگی - اجتماعی لازاریستها در سه دوره جداگانه، دوره محمدشاه، دوره ناصرالدین شاه، و دوره پس از آن تا آستانه جنگ جهانی اول، با یک رویکرد تاریخی مورد بررسی قرار میگیرد تا میزان و گستره فعالیتهای آنان شناخته شود. سپس چالشهای بازدارنده و عناصر پیش‌برنده راهبرد لازاریستها از آن روی بررسی میشوند تا بتوان با عنایت به تأثیر آنها، ارزیابی دقیقتری از کارکرد فرهنگی آنان بدست داد.

نگاهی به زمینه‌های ورود لازاریستها به ایران:

روی‌آوری ایرانیان به فرانسه و در پی آن ورود لازاریستها به ایران را باید از پیامدهای جنگ روسها بر ضد ایران و مداخلات بیپایان روس و انگلیس در ایران دانست. در دوره قاجار، نخستین بار در زمان فتحعلی شاه (۱۲۵۰ - ۱۲۱۲ ه. ق.) بود که کلیسای کاتولیک فرانسه، دو کشیش به نام‌های «داماد» (Damade) و «مارکوپولی» (Marcopoli) را همراه با هیئت نظامی ژنرال گاردان به ایران اعزام کرد تا وضع مسیحیانی را که از دوره صفویه در اصفهان و آذربایجان بسر میبردند، مورد بررسی قرار دهند. آنان در مدت کمتر از یکسال اقامت خود در ایران، گزارشهایی تهیه کرده و به مرکز خود در استانبول فرستادند (احمدی، صص ۴۲). این گزارشها که نخستین اقدام در راستای ورود لازاریستها، بمنظور تبلیغ در بین مسیحیان ایران بشمار میرفت، اطلاعاتی را درباره وضعیت مسیحیان ایران در اختیار آنان قرار میداد. از جمله

این اطلاعات، ساختار جمعیتی و پراکندگی جغرافیایی مسیحیان بومی ایران بود که در این دوره به چند دسته و فرقه مذهبی تقسیم میشدند. اغلب آسوریها که در متون ادبیات ایران، نصرانی، نصاری، یا نصارا خوانده میشدند، مذهب نستوری داشته و پیرو «نستوریوس» (Nestorius)^(۴) قسطنطنیه بودند. فرنگیها آسوریهای پروتستان یا «لوتری» را آشوری، و کاتولیکها را کلدای یا کلدانیان میخواندند (ناطق، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، ص ۱۵۵).

با این همه، ارائه آماری دقیق از جمعیت مسیحیان بومی ایران در آن دوره بسیار دشوار است؛ لیکن بنظر میرسد که شمار آنان فراتر از برآوردهای موجود باشد. جمعیت نصرانیان را در مرزهای ایران و عثمانی بین ۱۵۰/۰۰۰ تا ۲۰۰/۰۰۰ تن برآورد کرده‌اند. از این تعداد حدود ۴۰/۰۰۰ تن در روستاهای ارومیه و کردستان میزیستند. ارمنیان نیز از نظر مذهبی به چند دسته تقسیم میشدند: ارمنیان ارتدکس، ارمنیان پروتستان، و ارمنیان کاتولیک. شمار ارمنیان را در تبریز ۳۴۰۰۰ تن و در جلفای اصفهان ۷۰۰۰ تن ارزیابی کرده‌اند. چند هزار تن دیگر نیز در ارومیه، تهران، و شهرهای دیگر بسر میبردند (همان، صص ۱۵۶-۱۵۵). کاتولیکهای ارمنی و کلدانیان بیشتر در ارومیه، سلماس، خسروآباد، و تعدادی نیز در تبریز، تهران، همدان و صحنه کردستان میزیستند (غفاری، ص ۱۳۲).

بنابراین، در زمان محمدشاه (۱۲۶۴-۱۲۵۰ ه.ق.)، مسیحیان اقلیت بزرگی را در میان جمعیت هفت میلیونی ایران تشکیل میدادند، بگونه‌ای که برخی محال، مانند سلماس و خسروآباد یکپارچه مسیحی نشین، بویژه کاتولیک بودند. از اینرو، لازاریستها نخست در سال ۱۸۳۸م. (۱۲۵۴ ه.ق.) به این ولایات روی آوردند و به برنامه‌ریزی و سازماندهی نهادهای آموزشی و دینی خود اقدام کردند. راهبه‌های «سن و نسان دوپل» نیز از سال ۱۸۴۰م. (۱۲۵۶ ه.ق.) در ارومیه مستقر شدند. از آن پس، دسته‌هایی از این راهبه‌ها بتدریج در خسروآباد، تبریز، تهران، و جلفای اصفهان به فعالیتهای آموزشی و فرهنگی پرداختند (همان، صص ۱۴۸-۱۴۴).

بنابر آنچه گفته شد، آموزشهای مذهبی، که به زبان فرانسه بود، و تبلیغات دینی در میان جمعیت بزرگ مسیحیان ایران، از مهمترین انگیزه‌های آغازین ورود لازاریستها به ایران بشمار میرفت. لازاریستهای فرانسوی که وابسته به کلیسای کاتولیک روم بودند، از مدتها پیش نگران از دست رفتن پیروان خویش، بویژه در اثر تبلیغات گسترده میسیونرهای امریکایی بودند که پیشتر از سال ۱۸۳۳م. (۱۲۴۹ ه.ق.) در ارومیه سکنی داشتند (کرزن، ص ۶۸۹). از اینرو، کوشش مبلغان لازاریست در این راستا بود که ارمنیان

را از مذهب ارتدکس و آسوریان را از دین نستوری و پروتستان برگرداند. همچنین، بخشی دیگر از فعالیت آنان را در ایران، رقابت با میسیونرهای پروتستان امریکایی مورد حمایت انگلیسیها و نیز رقابت با میسیونرهای ارتدکس مورد حمایت روسها تشکیل میداد. با این همه، چنان که خواهد آمد، این رقابتهای نیز در مواردی به گسترش فعالیتهای فرهنگی لازاریستها در ایران میانجامید.

روند فعالیتهای فرهنگی - آموزشی لازاریستها:

برای بررسی دقیقتر فعالیتهای فرهنگی - آموزشی لازاریستها، میتوان فعالیت ایشان را به سه دوره عمده تقسیم کرد:

۱. دوره محمدشاه ۱۸۴۸-۱۸۳۴ م. (۱۲۶۴-۱۲۵۰ ه. ق.)؛
۲. دوره ناصرالدین شاه ۱۸۹۵-۱۸۴۸ م. (۱۳۱۳-۱۲۶۴ ه. ق.)؛
۳. از ترور ناصرالدین شاه تا جنگ جهانی اول ۱۹۱۴-۱۸۹۵ م. (۱۳۳۳-۱۳۱۳ ه. ق.).

الف) دوره نخست، دوره استقرار و آغاز فعالیتهای

به لحاظ سیاسی، شرایط در این دوره بگونه‌ای بود که زمینه را برای استقرار و تقویت لازاریستها در ایران فراهم کرد. در این دوره نیز همانند دوره فتحعلی شاه (۱۲۵۰-۱۲۱۲ ه. ق.)، بعثت فشارهای روزافزون روس و انگلیس، محمدشاه و وزیرش حاج میرزا آقاسی، به فرانسه روی آورده بودند. اینان ورود و حضور سفیر فرانسه را در ایران هم به لحاظ موازنه سیاسی و هم از آنروی که وی میتواند ناظر رفتار آن دو قدرت زورگو بوده و اعمال آنان را در نزد اروپاییان افشا نماید، ضروری میدانستند. در پی چنین سیاستی بود که دو سفیر فرانسه، یکی کنت دوسرسی و دیگری سارتیژ، بترتیب در سالهای ۱۸۴۰ و ۱۸۴۴ م. وارد ایران شدند. دوسرسی در آوریل ۱۸۴۰ م. (صفر ۱۲۵۷ ه. ق.)، موقتاً به دریافت دو فرمان از محمدشاه شد. در نخستین فرمان، به حاکم اصفهان دستور داده شد تا هر آنچه از داراییهای «ژزوئیتهای»^(۵) (یسوعیون) که از دوره صفویه باقی مانده بود، به لازاریستها واگذار نماید و ارامنه ارتدکس جلفا را که مورد حمایت روسیه بودند، از دخل و تصرف در آنها باز دارد (دوسرسی، ص ۲۰۰). این داراییها، عبارت بودند از کلیسا، کتابخانه، منازل مسکونی، باغها و گورستانی که تعداد زیادی از اروپاییان در آن مدفون شده بودند. این تأسیسات، حتی پس از سقوط صفویه و در هرج و مرجهای پیش آمده نیز همچنان محفوظ مانده بود.

لیکن بخشی از این املاک، توسط مسیحیان انشعابی غصب شده و یا توسط اداره‌کنندگان ارمنی آن حیف و میل شده بود (گوبینو، ص ۳۴۱). فرمان دوم که همزمان به فرانسه، ارمنی، و سریانی ترجمه و منتشر گردید، فرمان «اصل آزادی اعتقاد» نام گرفت و مسیحیان ایران را از همان حقوقی بهره‌مند میساخت که دیگر ایرانیان از آن برخوردار بودند. طبق این فرمان، کاتولیکها در بنا کردن و تعمیر معابد، دفن اموات، انجام مراسم دینی، خرید و فروش، تأسیس مدارس علوم و تربیت اطفال و غیره آزاد بودند (اقبال، ص ۶۵). بدین سان، لازاریستها که از سال ۱۸۳۸ م. (۱۲۵۴ ه. ق.) به ایران آمده بودند، جانی تازه گرفته و به برپایی نهادهای فرهنگی و آموزشی خود پرداختند.

از سویی، استقرار و تقویت لازاریستها در ایران، گذشته از کوششهای کنت دوسرسی، تا حدی مدیون کوشش‌های یکی از لازاریستهای برجسته به نام «اوژن بوره» (Eugène Boré) بود که با برخی زبانهای شرقی نیز آشنایی داشت. وی از سوی «مجمع علمی فرانسه» و یا به گفته‌ای، از سوی «فرانسوا گیزو»، وزیر خارجه وقت فرانسه، برای بررسیهای علمی به ایران اعزام شده بود (Naraghi, p. 92). هدف اصلی بوره، با این که یک کشیش بود، ترویج علوم جدید، تبلیغ فرهنگی و برپایی مدارس عرفی بود، تا بتواند مسلمانان و مسیحیان را در کنار هم بنشانند. شعار بوره، «پخش تمدن از راه فرهنگ» بود. وی بر این باور بود که یگانه ابزار پیکار با تاریکاندیشیهها، همانا دانش‌پروری است و اینکه دانش شک ایجاد میکند و سپس زمانه کار خود را خواهد کرد (Boré, p. 362). لازاریستها بکوشش وی، که مردی راسخ و خستگی‌ناپذیر بود، توانستند نهادهای مذهبی بازمانده از ژرژوئیت‌های دوره صفویه را بازپس گیرند. هم او بود که کلیسای کاتولیک روم را به فرستادن هیئتی به ایران تشویق کرد. بوره در بنای مدرسه نیز پیشگام بود و نخستین مدرسه فرانسوی را با هزینه خویش در سال ۱۸۳۹ م. (۱۲۵۵ ه. ق.) در تبریز با چهارده شاگرد آراست. آموزش در این مدرسه، که خیلی زود دانش‌آموزان زیادی را جذب کرد، به زبان فرانسه بود. یکسال بعد، کنت دوسرسی در گذرش از تبریز، گزارش داد که این مدرسه دارای سی شاگرد مسیحی و مسلمان است که به فرانسه تکلم میکنند و اصولی از ریاضیات و جغرافیا را فرا گرفته‌اند (دوسرسی، ص ۹۸). بوره به یاری دانش‌آموزان همین مدرسه، نخستین واژه‌نامه فرانسه - فارسی را تدوین کرده و به محمدشاه تقدیم کرد. وی یکسال بعد، شعبه‌ای از همان مدرسه را در جلفای اصفهان تأسیس کرد و دانش‌آموزان مسیحی و مسلمان در آن ثبت‌نام کردند. وی خود تدریس فرانسه و جغرافیا را در این

مدرسه بعهدہ داشت (Boré, p. 362). بارن دو بد، دبیر سفارت روس که پنج ماه پس از گشایش مدرسه جلفا آن را دیده بود، گواهی داد که این مدرسه سی‌ویک دانش‌آموز دارد که پنج نفر از آنان مسلمانند. در این مدرسه، دانش‌آموزان به فراگیریِ فرانسه، ارمنی، فارسی، و جغرافیا مشغول بودند (De Bode, p. 45) بدین سان، نقش بوره و نیز همراهی و همفکری وی با لازاریستها، آنان را بیش از پیش به برپایی نهادهای فرهنگیشان، بویژه در آذربایجان دلگرم کرد. ایرانیان نیز روی هم رفته کوششهای فرهنگی بوره را میستودند. چنانکه مهد علیا به او وعده داده بود که پسر خود ناصرالدین میرزای ولیعهد را برای آموختن زبان فرانسه به او بسپارد. محمدشاه نیز کتباً او را به ادامه راهش تشویق میکرد (اقبال، ص ۶۳). اما بوره که مورد خشم رقیبان پروتستان و ارتدکس قرار گرفته بود، سرانجام نتوانست بار این همه دشمنی را بر دوش کشد و ناگزیر ایران را ترک کرده و به مأموریت اورشلیم رفت.

در این دوره، با همه دشواریهایی که هیئتهای امریکایی، انگلیسیها و روسها، پنهان و آشکار برای لازاریستها ایجاد میکردند، آنان توانستند در سال ۱۸۴۰ م. (۱۲۵۶ هـ. ق.)، یک مدرسه پسرانه در ارومیه و دو مدرسه در اصفهان برپا کنند (Naraghi, p. 93). کوششهای آنان تا سال ۱۸۴۲ م. (۱۲۵۸ هـ. ق.)، منجر به تأسیس چندین مدرسه پسرانه و دخترانه در خسروآباد و در روستاهای «مارانا»، «پتاور»، «گلزان»، «نقده»، و غیره شد. روی هم رفته، تا پایان دوره محمدشاه، آنان توانستند بیست‌وشش مدرسه پسرانه و چهارصد دانش‌آموز، شش مدرسه دخترانه و چند پرورشگاه و درمانگاه تأسیس نمایند. برنامه مدارس، یک دوره چهار ساله بود و متون درسی آنها در این دوره عبارت بود از: زبان فرانسه، زبان سریانی، متون مذهبی، فارسی، حساب، تاریخ و جغرافیا، تاریخ فلسفه، و سرودهای دینی (ناطق، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، صص ۱۶۸-۱۷۱).

ب) دوره دوم: دوره شتاب فعالیتهای فرهنگی:

در این دوره، فعالیتهای فرهنگی لازاریستها، به‌لحاظ کمی و کیفی، شتاب بیشتری به خود گرفت. در فاصله سال‌های ۱۸۶۵-۱۸۶۰ م.، آنها یک مدرسه پسرانه با هجده شاگرد در خسروآباد و یک نهاد شبانه‌روزی (پانسیون) برای کودکان ارمنی در تبریز برپا کردند. همچنین راهبه‌های «سن ونسان دوپل» مدارس دخترانه ارومیه، سلماس، تبریز، و اصفهان را تأسیس نمودند (Naraghi, p. 93). در طی همین سالها، چنان که خواهد آمد، لازاریستها

چند مدرسه مهم نیز در پایتخت بنا نهادند. در سال ۱۸۶۷م. (۱۲۸۴ ه.ق.) مدرسه دخترانه ارومیه، صدوپنجاه دانش‌آموز داشت که راهبه‌ها ناگزیر به تأمین خوراک و پوشاک آنان هم شدند، زیرا چنین رسمی را هیئت‌های امریکایی، که توان مالی بیشتری داشتند، بنا نهاده بودند و لازاریست‌ها در هم‌چشمی با آنان ناگزیر به پیروی از آن شده بودند. در همین سال، راهبه‌ها یک پرورشگاه شبانه‌روزی در خسروآباد بنا نهادند که در آن، سی دختر بچه نگهداری میشد. به این شاگردان، در کنار زبان فرانسه، پنبه‌ریسی، صابون‌سازی، و پخت نان را هم آموزش میدادند (ناطق، *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران*، ص ۱۸۳).

در پی سیاست‌های ضد مسیحی عثمانیان، خطه آذربایجان هر از چندگاهی مورد تاخت و تاز آنان و کردان عثمانی قرار میگرفت. در یکی از این یورش‌ها که در سال ۱۸۷۴م. (۱۲۹۱ ه.ق.) روی داده بود، بسیاری از مدارس، کلیساها و دیگر تأسیسات لازاریست‌ها غارت و تخریب شده بود. با فروکش کردن این یورش، لازاریست‌ها به بازسازی مدارس ویران‌شده خود برآمدند. طبق گزارشی، در طی این سالها، لازاریست‌ها در هجده روستای آذربایجان غربی هجده مدرسه پسرانه را با سیصدوپنجاه‌وچهار دانش‌آموز اداره میکردند. همچنین در نواحی سلماس، خسروآباد، و روستاهای اطراف آن، نه مدرسه دخترانه را با سیصدوهفتادویک شاگرد و نیز بیست‌ودو یتیمخانه را در آبادیهای مختلف عهده‌دار بودند (ناطق، *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران* ۱۹۰). افزایش یتیمخانه‌ها و پرورشگاه‌ها، خود نشان‌دهنده کشتارهای پیاپی ساکنان این نواحی بدست مهاجمان عثمانی بود. در سال ۱۸۷۵م. (۱۲۹۲ ه.ق.) نیز لازاریست‌ها یک مدرسه پسرانه نوین، یک مدرسه دخترانه، و یک درمانگاه در اصفهان بنا نهادند. در گشایش این مدارس، ظلّ السلطان حاکم اصفهان، که فرزندانش را نیز فرانسویان آموزش میدادند با ایشان همراهی نمود. در ۱۸۹۴ م. (۱۳۱۲ ه.ق.) مدرسه‌ای در صحنه کردستان با مدیریت پدری «موننتی» گشایش یافت که در آن بیشتر به زبان فرانسه آموزش داده میشد و کمک‌هزینه آن را نیز لازاریست‌های تهران میپرداختند (Bulletin, p. 84).

ج) دوره سوم: دوره اوج فعالیت‌های فرهنگی:

این دوره، چند ویژگی مهم داشت: نخست آنکه شور و شوق سالهای مشروطه همراه بود با افزایش فعالیت‌های فرهنگی و نهضت مدرسه‌سازی لازاریست‌ها؛ دوم اینکه مدارس مذهبی بتدریج تغییر ماهیت داده و تبدیل به نیمه‌عرفی و عرفی میشدند؛ سوم اینکه،

گذشته از گسترش زبان و ادبیات فرانسه، رویکرد به علوم نوین نیز در برنامه‌های آموزشی مدارس روندی فزاینده یافت؛ به طور مثال، برای نخستین بار در مدارس ارومیه، رشته‌هایی از علوم چون حساب، مقدمات جبر و هندسه، فیزیک و شیمی، علوم طبیعی، تاریخ و جغرافیا، و دوره‌های ویژه دقت‌داری آموزش داده میشد (غفاری، ص ۱۵۱). در سال ۱۹۰۰ م. (۱۳۱۸ هـ. ق.) «فرانسوا لنه» (François Lesne) از رهبران لازاریست، کلیسای بزرگی را با سی‌هزار فرانک هزینه در ارومیه بنا کرد. لازاریستها در تبریز، تهران، خسروآباد، و جلفای اصفهان نیز کلیساهایی داشتند (Rosand, p. 432). سپس مدارس تربیت کشیش خود را نیز در تبریز و خسروآباد توسعه دادند. در سال ۱۹۰۰ م. مدرسه تربیت کشیش خسروآباد، دوازده طلبه کشیش داشت که به آنان افزون بر زبان فرانسه، زبان لاتین نیز آموزش داده میشد (Châtlet, p. 446).

در سال‌های ۱۹۰۱ - ۱۹۰۰ م. لازاریستها آموزشکده‌های نوینی را در اطراف خسروآباد و در روستاهای پتاور، گلزان، جمال آباد، و غیره براه انداختند که در آنها سیدوپیست شاگرد درس میخواندند. در این مدارس، گذشته از زبان و ادبیات فرانسه، زبان سریانی و فارسی نیز تدریس میشد. حتی یکی از فرزندان مظفرالدین شاه هم در مدرسه خسروآباد فرانسه درس میخواند. در سال ۱۹۰۱ م. (۱۳۱۹ هـ. ق.) پادری «مالاولا» با سه تن از همکارانش از ارومیه به تبریز آمده و مدرسه‌ای را با شصت‌وپنج شاگرد آراست. این تعداد در سال بعد به هفتادوپنج تن افزایش یافت. همین هیئت برای نخستین بار دست به تربیت کشیش زد و چند دانش‌آموز ارمنی را برای خدمت در کلیسای کاتولیک آماده ساخت. مدرسه هیئت مالاولا در تبریز بیشتر عرفی بود تا مذهبی؛ تا جایی که سال تحصیلی را با اجرای قطعاتی از چند نمایشنامه آغاز کرد. دانش‌آموزان این مدرسه، فرانسه را تا آن حد میدانستند که نمایشنامه «نامزد اجباری» مولیر را در دو پرده به اجرا در آوردند؛ بگونه‌ای که تماشاگران را سخت خوش آمده بود (ناطق، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، صص ۲۱۶ و ۲۱۳). البته اجرای نمایشنامه به زبان فرانسه، بخشی از برنامه‌های فرهنگی مدارس لازاریستها را تشکیل میداد. اینگونه نمایشنامه‌ها بیشتر در جشنهای پایان تحصیلی اجرا میشد. بعنوان مثال، در مراسمی که پس از امتحانات سال ۱۹۰۷ - ۱۹۰۶، برای اهدای جوایز به شاگردان برگزار شد، آناری از مولیر چون «طیب اجباری» و «دسایس اسکاپن» به زبان فرانسه توسط شاگردان به نمایش درآمد که با استقبال خوب تماشاگران روبرو شد. خدمات لازاریستها مورد توجه حکومت نیز بود. محمدعلی میرزای

ولیعهد، در سال ۱۹۰۱ م. (۱۳۱۹ ه.ق.) از کلاسها، چاپخانه، و کلیسای لازاریستها و نیز از مدرسه شبانه‌روزی و درمانگاه راهبه‌ها بازدید بعمل آورد. لازاریستها این مراسم را با شکوه و تشریفات خاصی برگزار کرده بودند. این عمل آنها ولیعهد را بسیار خوش آمد و فردای همان روز کمک مالی چشمگیری برای آنان فرستاد (Châtlet, pp. 96-100).

بر اساس آمار کلی سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۰ م. مجموعه نهادها، اعضاء و امکانات خدماتی-آموزشی لازاریستها در ایران به این شرح بوده است: کشیشان لازاریست بیست‌ویک تن، راهبه‌ها (خواهران نیکوکار) سی‌ونه نفر، برادر مذهبی یک نفر، مطران کلدانی سه نفر، کشیش کلدانی چهل‌وپنج نفر، کشیش ارمنی شش نفر، مدرسه هفتادوشش باب با ۳۳۲۶ شاگرد، بیمارستان دو باب، درمانگاه پنج باب، چاپخانه دو باب، کلیسا و نمازخانه چهل باب (غفاری، ص ۱۳۲). در آمار دیگری که مربوط به یکسال بعد، یعنی سال ۱۹۰۵ م. (۱۳۲۳ ه.ق.) است، لازاریستها تنها در خسروآباد و روستاهای اطراف آن، سیزده مدرسه با پانصدونودوشش شاگرد (دویست‌ونودودو پسر و سیصدوچهار دختر) داشتند. از این تعداد، شصت‌وپنج نفر فقط فرانسه می‌آموختند و شصت‌وپنج نفر زبانهای دیگر اروپایی، ده نفر زبان روسی و چهل‌ودو نفر نیز فارسی می‌آموختند (ناطق، *کازنامه فرهنگی فرنگی در ایران*، ص ۲۲۰). در سال‌های ۱۹۰۷-۱۹۰۶ م. نیز لازاریستها تنها در ارومیه و روستاهای اطراف آن دارای پنجاه‌ودو مدرسه با ۱۲۵۵ شاگرد بودند که به فراگیری علوم و زبانهای خارجه اشتغال داشتند.

آمار و داده‌های فوق نشان می‌دهد که در آغاز انقلاب مشروطه که شور آزادیخواهی کشور را فرا گرفته بود، کوششهای فرهنگی-اجتماعی لازاریستها نیز افزایش یافت. همچنین، از فعالیتهای مذهبی آنان بتدریج کاسته شده و برعکس بر شمار مدارس عرفی آنان افزوده شد. از آن سوی، استقبال از این مدارس نیز افزایش یافت؛ چنانکه مدرسه عرفی «مالاوال» تبریز دیگر گنجایش داوطلبان را نداشت و لازاریستها ناگزیر برای ساختن دو مدرسه ارمنی و مسلمان از پادری «فیا»، رئیس کل لازاریستها در پاریس، تقاضای اعتبار کردند. وی نیز مبلغ پنجاه‌وپنج هزار فرانک اعتبار به این طرحها اختصاص داد. سرانجام هر دو مدرسه در سال ۱۹۱۰ م. (۱۳۲۸ ه.ق.) به بهره‌برداری رسید (Châtlet, p. 446)؛ بنابراین، سال‌های ۱۱-۱۹۱۰ م. را میتوان دوره اوج فعالیتهای فرهنگی لازاریستها در ایران دانست. این مفهوم را میتوان از آمار مربوط به سال ۱۹۱۱ م. (۱۳۲۹ ه.ق.) که در آن، میزان امکانات و خدمات فرهنگی-اجتماعی

لازاریستها آمده است، بخوبی دریافت؛ مطران لازاریست و نماینده پاپ یک نفر، مطران کلدانی دو نفر، کشیش لازاریست بیست و دو نفر، کشیش مبلغ بومی پنجاه و دو نفر، مدرسه تربیت کشیش دو باب، طلباب کشیش چهل نفر، معاون کشیش یک نفر، راهبه سی و هشت نفر، مسیحی شدگان بیست و سه نفر، غسل تعمید اطفال دویست و سی و یک مورد، کلیسا و نمازخانه شصت و سه باب، مدرسه شصت و پنج باب با ۲۱۵۰ شاگرد، کالج و دانش سرا سه باب با پانصد و هشتاد شاگرد، بیمارستان و آسایشگاه معلولین سه باب، پرورشگاه پنج باب با نود کودک، درمانگاه پنج باب با ۵۶۳۶۳ مورد مراجعه (Annales, p. 387). از آن پس تا آستانه جنگ جهانی اول، کوششهای فرهنگی عرفی لازاریستها، با تکیه بر آموزش علوم جدید، زبان و ادبیات فرانسه، با وجود برخی دشواریها همچنان استمرار یافت؛ اما در آستانه جنگ، بعزت رقابت شدید زبان انگلیسی، که از پشتیبانی مالی فراوان میسیونرهای امریکایی برخوردار بود، و نیز مهاجرت مسیحیان بومی به روسیه و آمریکا و برخی ممالک دیگر، که در پی مشکلات اقتصادی و ناامنیها روی داده بود، از تعداد شاگردان مدارس لازاریست کاسته شد^(۶).

مدارس لازاریستها در پایتخت و ویژگیهای آن در ترویج علوم، زبان و ادبیات فرانسه:

مدارس لازاریستها در پایتخت، به لحاظ ترویج علوم جدید، و زبان و ادبیات فرانسه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. این مدارس، رقیبان سرسختی برای دیگر مدارس نوین ایرانی و خارجی، مانند دارالفنون و آلیانس فرانسه، بشمار میرفت. در میان مدارس لازاریستها در پایتخت، چنانکه خواهیم دید، مدرسه معروف «سن لویی» از همه درخشانتر بود و نقش مهمی در آموزش زبان فرانسه و علوم جدید ایفا میکرد. دو تن از کشیشان لازاریست که از سال ۱۸۶۰م. (۱۲۷۷ ه.ق.) در تهران مستقر شده بودند، توسط «آرتور کنت دو گوینو»، سفیر وقت فرانسه، تشویق شدند که مدرسه‌ای در پایتخت برپا کنند، تا هر چه بیشتر زبان و ادبیات فرانسه را، که به گفته وی طرفداران زیادی در ایران داشت، ترویج نمایند (گوینو، ص ۳۳۷). همزمان با گوینو، حسنعلی خان گروسی، سفیر ایران در پاریس، پادریان را به برپایی نهادهای آموزشی عرفی فرا خواند، تا ایرانیان از دانش جهان غرب بهره‌مند شوند. بدین‌سان، مدرسه پسرانه لازاریستها در تهران، با نام «سن لویی»، در مارس سال ۱۸۶۲م. (۱۲۷۹ ه.ق.) با پانزده شاگرد گشایش یافت که نیمی از آنان مسلمان بودند. این مدرسه تا پنجاه نفر ظرفیت داشت. سپس گوینو از

طریق وزارت خارجه فرانسه، از رئیس کل لازاریستها در پاریس خواست تا دو کشیش محتاط و با معلومات کافی را جهت همکاری با این مدرسه اعزام نماید، تا کنجکاو علمی ایرانیان را که کاملاً بیدار شده بود ارضاء کنند. وی افزود که آموزش زبان فرانسه باید هدف اصلی لازاریستها باشد، تا شهرت و اعتبار بیشتری نصیب آنان گردد (گوبینو، ص ۳۳۸). بدین‌سان، با پشتیبانیهای گوبینو مدرسه رو به گسترش نهاد. در آغاز، دوره تحصیل در مدرسه سن لویی پنج ساله بود و شاگردان در پایان دوره، گواهی ابتدایی مدارس فرانسوی را دریافت میکردند. برنامه درسی مدرسه عبارت بود از: زبان و ادبیات فرانسه، زبان ارمنی، فارسی، تاریخ و جغرافیا، حساب سیاق، و خط و نقاشی (شیخ رضایی، ص ۹۵).

اما ظرفیت سن لویی همچنان افزایش مییافت، چنانکه در سال ۱۹۰۵ م. (۱۳۲۳ ه. ق.) بیش از صدوپنجاه شاگرد داشت. بسیاری از ایرانیان درخواست ثبت‌نام رایگان داشتند، ولی پادریان بعثت بی‌پولی یا کمبود جا نمیتوانستند به این درخواستها پاسخ مثبت دهند. سرانجام لازاریستها برای توسعه فضای آموزشی، مبادرت به خرید خانه شجاع‌السلطنه نمودند که حدود چهارهزار مترمربع مساحت داشت. برای خرید این ساختمان و تجهیز آن به سیزده کلاس درس، که ظرفیت سیصد تا سیصدوپنجاه دانش آموز را داشت، پادری «فیا» رئیس کل لازاریستها در پاریس ابتدا سی‌هزار فرانک و پس از آن نیز هشت‌هزار فرانک اختصاص داد. مبلغ چشمگیری نیز خواهر «تاردی»، از سرپرستان راهبه‌ها، برای این کار اختصاص داد. سفیر فرانسه هم از سوی آن دولت، سالانه هزار فرانک مستمری برای مدرسه برقرار کرد. این مدرسه سپس به تقویت کادر آموزشی خود پرداخت و سرانجام در سپتامبر ۱۹۰۹ م. گشایش یافت و تبدیل شد به بزرگترین مدرسه پایتخت (غفاری، ص ۱۵۳؛ ناطق، *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران*، ص ۱۸۱). پس از مدتی، لازاریستها در صدد برآمدند تا مدرسه را به دبیرستان متوسطه تبدیل کنند. از اینرو، در سال ۱۹۱۳ م. (۱۳۳۲ ه. ق.) برنامه آموزشی مدرسه را در رشته‌های زبانهای خارجی و دیگر علوم، با برنامه دانشگاههای فرانسه هماهنگ کردند و بدینسان تأسیس «دبیرستان سن لویی» را با انتشار یک آگهی به اطلاع عموم رساندند (Châtlet, p. 605).

از سوی دیگر، از سال ۱۸۸۰ م. (۱۲۹۸ ه. ق.) راهبه‌های سن ونسان دوپل نیز شعبه‌ای از مدرسه دخترانه «سن ژوزف» را در محله ارمنیان دروازه قزوین تهران گشودند. اما طولی نکشید که در کنار این مدرسه دخترانه، مدرسه پسرانه «سن ژوزف» را هم برپا کردند. برنامه درسی این آموزشگاه چندان تفاوتی با برنامه مدرسه سن لویی نداشت، ولی از

تعداد دانش‌آموزان آن چندان اطلاعی در دست نیست. خانم «دیولافوآ»، باستان‌شناس معروف فرانسوی، که سفرنامه‌اش را می‌شناسیم، در سال ۱۸۸۴م. (۱۳۰۲ هـ. ق.) از مدرسه راهبه‌ها دیدن کرد و گواهی داد که شمار زیادی از دانش‌آموزان ارمنی و مسلمان در کنار هم به تحصیل مشغول بودند. دختران نیز گذشته از زبان فرانسه و درس‌های دیگر، دوزندگی، اتوکشی، و کدبانویی را هم می‌آموختند. (Dieulafoy, p.60-61)

چنان که اشاره شد، مدرسه سن لویی بزرگترین مدرسه پایتخت بشمار میرفت و چنانکه خواهد آمد شخصیت‌های نام‌آوری را نیز در دامن خود پروراند. بطور کلی، تفاوت مدارس لازاریست‌های تهران با مدارس ارومیه و خسروآباد در این بود که مدارس تهران کاملاً رویکردی عرفی داشتند. در همین راستا، شاگردان سن لویی از پادری «پلانیار» می‌خواستند که بیشتر به آموزش متون فلسفی جهان غرب بپردازد و کتب مربوطه را نیز سفارش دهند تا از فرانسه بیاورند. گوبینو نیز با چنین رویکردی از پادریان می‌خواست که کنجکاو علمی جوانان ایرانی را پاسخگو باشند (گوبینو، صص ۳۳۸-۳۳۷).

نگاهی به دیگر اقدامات فرهنگی لازاریست‌ها:

بخش دیگری از فعالیت‌های فرهنگی لازاریست‌ها را، گذشته از تبلیغات دینی، ساختن کلیسا و نمازخانه، تربیت کشیش، و غیره - که بررسی دیگری را می‌طلبد- امور چاپ و انتشارات تشکیل می‌داد. لازاریست‌ها نخستین چاپخانه خود را در سال ۱۸۶۲م. (۱۲۷۹ هـ. ق.) و در زمان ناصرالدین شاه در ارومیه به‌راه انداختند. آنان تا آن زمان، نوشته‌های خود را توسط چاپخانه‌های در موصل انتشار می‌دادند. در سال ۱۸۷۴م. (۱۲۹۱ هـ. ق.) پادری «کلوزول»^(۷)، یکی از رؤسای لازاریست، در بازگشت از فرانسه چاپخانه نوینی را با خود به ارومیه آورد و بکار انداخت. این چاپخانه که بزرگترین چاپخانه این هیئت در ایران بشمار میرفت، چند بار مورد حمله و تخریب رقیبان امریکایی و دیگران قرار گرفته بود. با این همه، این چاپخانه توانست تا سال ۱۸۹۴م. (۱۳۱۲ هـ. ق.) بیست‌وپنج جلد کتاب و رساله چاپ کند که از جمله آنها ریاضیات، واژه‌نامه فرانسه - سریانی، خودآموز آبدانی، و کتب زبان و رساله‌های دینی بود (ناطق، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، ص ۱۹۱). در سال ۱۹۰۰م. (۱۳۱۸ هـ. ق.) که کشیش «سالومون» امور چاپخانه را بعهده گرفت، دستور زبان کلدانی و کتاب الفبای کلدانی - فارسی را تألیف کرد. در سال ۱۹۰۳م. (۱۳۲۱ هـ. ق.) نیز «پل دارمو»، کشیش لازاریست، خودآموز مکالمه چند زبانی را به شش زبان

فرانسه، انگلیسی، روسی، فارسی، کلدانی، و ارمنی به‌پایان رساند (Châtlet, p. 440). گذشته از چاپ کتب علمی و دینی، چاپخانه ارومیه، یک ماهنامه هم به زبان سریانی، به نام «کالادشرا» (Kala de chrara) یا «ندای حقیقت»، منتشر میکرد که با ماهنامه هیئت امریکایی به نام «پرتو خورشید» رقابت میکرد. گذشته از چاپخانه بزرگ ارومیه، لازاریستها تا سال ۱۹۰۸ م. (۱۳۲۶ ه.ق.) یک چاپخانه هم در جلفای اصفهان به‌راه انداخته بودند (غفاری، ص ۱۵۷).

چالش‌های بازدارنده و عناصر پیش‌برنده راهبرد فرهنگی لازاریستها:

چالش‌ها و موانع پیش روی لازاریستها و نیز مشوق‌های آنان از آن روی بررسی میشود تا بتوان ارزیابی دقیقتری از کارکرد فرهنگی آنان بدست داد. منابع نشان میدهند که لازاریستها از همان آغاز کار، در شهرها و مناطق مختلف ایران، با موانع و چالش‌های گوناگون سیاسی - اجتماعی و اقتصادی روبرو بوده‌اند. چنانکه از منابع بر می‌آید، روی هم رفته، عناصر بازدارنده و چالش‌های پیش روی لازاریستها را در ایران میتوان به چهار دسته عمده تقسیم کرد:

- ۱- خصومتها و اختلافاتی که از یک‌سو میان لازاریستها و هیئتهای پروتستان امریکایی و ارتدکس روسی و از سوی دیگر میان لازاریستها و کشیشان بومی وجود داشت؛
- ۲- سیاستهای ضد عیسوی عثمانیها، که هر از چند گاهی سبب یورش آنان به نواحی عیسوی‌نشین آذربایجان و قتل و غارت مسیحیان و تخریب مدارس و کلیساهای آنان میشد؛
- ۳- چالش‌هایی که آنان با برخی حکام محلی و یا مسلمانان بسیار متعصب داشته‌اند؛
- ۴- اختلافات درونی خود لازاریستها که بویژه در خسروآباد و تهران نمایانتر بود. ناشکیبایی و واکنش فرقه‌های مسیحی در برابر یکدیگر بسیار شگفت‌انگیز بود. گذشته از رقابت با هم^(۸)، از تخریب یکدیگر نیز ابایی نداشتند. کنت دوسرسی به‌تلخی یاد میکند که «آنچه غم‌انگیز بنظر میرسد این است که این خانواده کوچک مسیحی، دائم با هم اختلاف و کشمکش دارند. اسقف بزرگ ارمنیهای انشعابی و کشیش ارتدکس با هم در حال جنگند» (کنت دوسرسی، ص ۲۰۲). آنان بجای پرداختن به آموزش و تدریس، بخشی از توان و امکانات خود را در جهت تخریب یکدیگر هدر میدادند. پروتستانهای امریکایی که از امکانات بهتری برخوردار بودند و زودتر هم دارای چاپخانه

شده بودند، پیاپی بر ضد لازاریستها اعلامیه و بیانیه چاپ و منتشر میکردند (Anderson, p. 182). البته در برابر اینگونه برخوردها، لازاریستها نیز واکنش نشان داده و رقیبان را بدکیش میخواندند و علیه آنان بدگویی میکردند. سرانجام، در برابر این کشمکشها که برای تمامیت ارضی ایران هم بیخطر نبود، حکومت ناگزیر به واکنش شده و محمدشاه با همهٔ بردباریش، در سال ۱۸۴۱م. (۱۲۵۷ هـ. ق.)، فرمان منع تبلیغ را صادر کرد. در این فرمان آمده بود که اگر کشیش یا طایفه‌ای از کاتولیک و ارامنه و دیگران تبلیغ نمایند و یکدیگر را به کیش خود در آورند مؤاخذه و سیاست خواهند شد (ناطق، *ایران در راهبایی فرهنگی*، ص ۱۹۰). هرچند که فرمان شاه اندکی از درگیریهای آشکار کاست، اما در مجموع هیئتهای پروتستان و ارتدکس که از حمایت انگلیس و روس نیز برخوردار بودند، چندان از این فرمان پیروی نمیکردند.

سال ۱۸۴۲م. (۱۲۵۸ هـ. ق.) نیز سال دشواری برای لازاریستها بود. روس و انگلیس فشار زیادی آورده بودند و در نتیجه ملک قاسم میرزا، حاکم ارومیه، که از دوستداران زبان و ادب فرانسه و نیز پشتیبان فرانسویان بود، از حکومت برکنار شد. روسها به این هم اکتفا نکرده و خواستار اخراج پادری کلوزل، از کشیشان فعال لازاریست، از ایران شده بودند. سرانجام لازاریستها به مجتهد و امام جمعهٔ ارومیه، عبدالمجید متوسل شدند. وی نیز که دل خوشی از روسها نداشت، فتوا داد که اتهامات وارده به کاتولیکها ناشی از جهل است و این پادریان هرگز قدمی در مخالفت با اسلام برنداشته‌اند. این پشتیبانی اندکی گره از کار فروبستهٔ لازاریستها گشود. (Châtlet, p. 508)

روی هم‌رفته، روس و انگلیس از مدارس فرانسوی و فعالیتهای آموزشی لازاریستها ناخشنود بودند. از اینرو، در هر فرصتی از کارشکنی دریغ نمیورزیدند؛ بنابراین، مهمترین چالشی که لازاریستها و مدارس فرانسوی با آن مواجه بودند، سیاسی بود؛ زیرا نزد سیاستمداران و درباریان ناصرالدین شاه، نام فرانسه تداعی‌کنندهٔ انقلاب کبیر آن کشور بود. رقیبان و دشمنان نیز همواره نزد دولتمردان چنین وانمود میکردند که مدارس فرانسوی کانون پرورش افکار انقلابی است و اینکه زبان و فرهنگ فرانسه را جز شورش علیه نظم موجود تعبیر دیگری نیست و سرانجام شاگردان را به جمهوری خواهی خواهد کشاند. چنین تلقیناتی سرانجام سبب شد که شاه در سال ۱۸۸۹م. (۱۳۰۷ هـ. ق.)، طی فرمانی گشودن مدارس جدید خارجی را در ایران ممنوع اعلام کند و در نتیجه تا مدتی میسیونرها از برنامه‌های آموزشی خود باز مانند (کرزن، ص ۶۹۲). چنانکه در پیش اشاره

شد، بخش دیگری از موانع لازاریستها، تاخت‌وتازهای پیاپی کردان و ترکان عثمانی به مناطق مسیحی‌نشین غرب کشور بود. این یورشها که گاهی دست روسها نیز در آن دیده میشد، کشتار و غارت اموال، تخریب مدارس و کلیساها را در پی داشت و آنان را از کوششهایشان باز میداشت.

اما در برابر همه این موانع و چالشها، لازاریستها از پشتیبانیه‌ها و مشوقیهایی نیز برخوردار بودند. گذشته از پشتیبانی دولت و سفارت فرانسه، دولت و حکام ایرانی نیز همیشه، صرف نظر از برخی موارد استثنایی، با بلندنظری و مدارا نسبت به اتباع مسیحی رفتار میکردند. در این میان، لازاریستها، از زمان محمدشاه از پشتیبانیهایی بیشتری برخوردار بوده‌اند. در آغاز حکومت ناصرالدین شاه نیز میرزا تقیخان امیرکبیر، که دوران خدمت خود را در آذربایجان گذرانده بود و از نزدیک از احوال عیسویان آگاه بود، از میزان مالیاتهای کاتولیکها کاست. وی حتی کوشید که عیسویان را از لحاظ اجتماعی با مسلمانان برابر قرار دهد. از اینرو، از نو، فرمان «اصل آزادی اعتقاد» محمدشاه را به رسمیت شناخت (آدمیت، ص ۴۳۷). در اصفهان نیز بنا به درخواست گوینو، سفیر فرانسه، دولت از کاتولیکها مالیات اضافی دریافت نمیکرد. روحانیان بلندپایه هم عموماً از لازاریستها پشتیبانی میکردند. چنانکه در پیش اشاره شد، مجتهد ارومیه در مقابل فتنه‌انگیزیهای رقیبان، به حقانیت لازاریستها فتوا داد. امام جمعه اصفهان نیز بنا به درخواست گوینو، از کاتولیکها در برابر مخالفان حمایت کرد (گوینو، ص ۳۰۵). همچنین، میرزا فضلعلی، امام جمعه تبریز که رسیدگی به شکایت پروتستانها به وی واگذار شده بود، جانب لازاریستها را گرفت (احمدی، ص ۵۷). در واقع، زورگوئیها و ستمهای روس و انگلیس و وابستگان آنها، سبب بروز چنین واکنشهایی برضد آنان و به‌سود لازاریستها تمام میشد و این خود یکی از علل پیروزی اینان بشمار میرفت.

دورهٔ صدارت میرزا حسین‌خان سپهسالار (۱۲۹۸-۱۲۷۸ ه.ق.) نیز دورهٔ شکوفایی مدارس و نهادهای آموزشی کاتولیکها بشمار میرفت. وی چون خود در فرانسه درس خوانده بود، بیشتر دل بسوی مدارس فرانسوی داشت. در دورهٔ او، دستاوردهای اقلیت‌های مذهبی ایران بیسابقه بود. او بود که برای نخستین بار اجازهٔ برپایی مدارس فرانسوی زبان آلیانس یهود را نیز از ناصرالدین شاه گرفت. اما وی در سپتامبر ۱۸۸۰م. (شوال ۱۲۹۸ ه.ق.) از کار صدارت و وزارت برکنار و به مشهد تبعید شد. از این برکناری، مانند همیشه، اقلیت‌های مذهبی زیان دیدند. فرانسویان گزارش دادند که سپهسالار هرگز

دست از پشتیبانی کاتولیکها نکشید. در سپاسگزاری از این نوع‌پروری بود که پاپ او را به حمایل «سن گری گوار» آراست و این نخستین بار بود که یک مسلمان شیعه چنین نشانی دریافت میکرد (ناطق، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، ص ۱۹۳).

در مجموع، بنا بر آنچه گفته شد، یورشهای پیاپی عثمانیان و ستیزهای داخلی جامعه مسیحیت، رقابت پروتستانهای امریکایی تحت حمایت انگلیس و ارتدکسهای روسی، از مهمترین موانع و چالشها در پیشبرد راهبرد فرهنگی لازاریستها بشمار میرفت. با این همه، این چالشها گرچه آنان را با دشواریهای بسیاری مواجه میساخت، اما هرگز آنان را از ادامه راهشان باز نمیداشت.

ارزیابی و نقد کارکردهای فرهنگی لازاریستها:

ارزیابی و نقد فعالیتهای فرهنگی - اجتماعی لازاریستها در ایران، نقاط قوت و ضعف و میزان تأثیرگذاری کوششهای آنان را نمایانتر خواهد کرد. نهادهای فرهنگی لازاریستها، بیش از نیم‌قرن زودتر از دو نهاد آموزشی دیگر فرانسویان، آلیانس فرانسه و آلیانس یهود،^(۹) در ایران مستقر شده و به فعالیت پرداختند. از اینرو، نهادهای آموزشی لازاریستها، هم به‌لحاظ گستردگی و هم به‌لحاظ پیشینه آموزشی، بر آن دو نهاد دیگر برتری داشته‌اند. از سوی دیگر، مدارس لازاریستها با چنان پیشینه درازی، خود‌الگویی شدند برای ایرانیانی که در پی برپایی مدارس نوین به سبک فرنگ بودند. برای نمونه، مدارس لقمانیه و سعادت دو نهاد فرنگی‌مآب و فرنگی‌زبان بودند که در پیوندی تنگاتنگ با مدارس فرانسوی در تبریز پا گرفتند (ناطق، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، ص ۶۳). افزون بر اینها، مدارس لازاریست نقش مهمی در آشنا ساختن بسیاری از ایرانیان به فلسفه و دانش نوین غرب داشته‌اند. مدارسی چون سن‌لویی بودند که دانش‌آموختگان نامداری چون صادق هدایت، نیما یوشیج، رشید یاسمی، محمد حجازی (رمان‌نویس)، و دیگران را در دامن خود پروراندند (آرین‌پور، صفحات مختلف). مدارس متعدّد لازاریستها در نقاط مختلف ایران، سهم بزرگی در گسترش زبان و ادبیات فرانسه و دیگر زبانهای فرنگی داشته‌اند. این مفهوم در بیان دکتر «کوپن» (Coppin)، پزشک نظامی محمدعلی میرزای ولیعهد، بخوبی نمایان است. وی ضمن ستودن رویکرد ایرانیان به زبان و فرهنگ فرانسه، گفته است: «امروز در ایران زبان فرانسه جای زبان سیاسی را گرفته و بسیاری از دولتمردان این کشور زبان ما را بی‌غلط حرف میزنند، تا جایی که بدرستی میتوان گفت که ایرانیان، فرانسویان خاورزمین هستند

(ناطق، *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران*، ص ۱۰۵). البته روی آوری ایرانیان به این مدارس نیز ناشی از روند فزاینده نوگرایی و تمایل روزافزون آنان به دانش جدید بود. برای ایرانیان آموختن زبان فرنگی، بویژه فرانسه، که زبان «روسو» و «ولتر» هم بود، ابزاری کاربردی برای دست یافتن به دانش و مدنیّت جدید انگاشته میشد.^(۱۰) در همین راستا، گرایش ایرانیان به مدارس لازاریستها و دیگر مدارس فرانسوی چند دلیل داشت: یکی اینکه فرانسویان را وارثان بیچون و چرای اندیشه‌های عصر روشنگری و انقلاب کبیر فرانسه میدانستند، بدون آنکه از تاریخ سیاسی- اجتماعی آن کشور آگاهی کافی داشته باشند؛ دیگر اینکه به خطا یا به‌درست، فرانسویان را در سیاستهای استعماری روس و انگلیس سهیم نمیدانستند. از اینرو، نه‌تنها پیدایی این مدارس را خوشامد گفتند، بلکه در آستانه مشروطیت خود به برپایی آموزشده‌هایی با همان الگوی مدارس فرانسوی نیز برآمدند.

بخشی دیگر از خدمات فرهنگی لازاریستها، همچنان که در پیش گفته شد، در زمینه چاپ و انتشارات بود. آنان با به‌راه انداختن چاپخانه‌هایی در آذربایجان و اصفهان، مبادرت به نگارش و چاپ واژه‌نامه‌های دو زبانه، خودآموزها، انواع کتب و رساله‌های آموزشی و دینی و نیز ماهنامه‌هایی به زبانهای مختلف کردند (غفاری، صص ۱۵۷-۱۵۶). در کنار خدمات فرهنگی، خدمات اجتماعی آنان نیز چشمگیر بود. ایجاد پرورشگاهها، درمانگاهها، بیمارستان و نیز کمکهای اقتصادی به دانش‌آموزان روستایی، از جمله اینگونه خدمات بشمار میرود.

اما در کنار همه این خدمات ارزشمند، نباید برخی پیامدهای منفی فعالیت لازاریستها را، همانند سایر میسیونرها، از نظر دور داشت. نابداری و ستیزهای هیئتهای گوناگون مسیحی و نیز سیاستهای نادرست و خصمانه دولتهای مسیحی، بسیاری از فعالیت‌های سازنده میسیونرها، بویژه لازاریستهای فرانسوی را خنثی میکردند و یا از گسترش آنها جلوگیری مینمود (همان، ص ۱۷۰). از سویی، میسیونرها، چه فرانسوی و چه امریکایی، بیشتر دلسوز مذاهب خود و در فکر ترویج آیین خود بودند و چندان پایبند سرنوشت سیاسی- اجتماعی عیسویان ایران نبودند. کشیشان لازاریست و پروتستان امریکایی، مانند همیشه بجای هواداری و بسیج مردم، به جان هم افتادند و بر سر یارگیری از مسیحیان بومی سر و دست میشکستند (ناطق، *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران*، ص ۲۱۱). از این رو، مسیحیان، منطقه را به چنددستگی و ستیز با یکدیگر کشاندند، نیروهایشان را پراکنده کردند و زمینه را برای سرکوبهای پیاپی ترکان و شیوخ کرد

عثمانی و روسها فراهم ساختند.

افزون بر اینها، پرسش دیگری که پیرامون برخی از آموزشهای لازاریستها مطرح است، این است که درس فرانسه یا انگلیسی و یا آوازه‌های دینی، در روستاهای آذربایجان و در میان خانواده‌های کشاورزی که به نان شب نیازمند بودند، به چه کار می‌آمد؟ و کدام‌گره از کار آنان را می‌گشود؟ چنین بود که بیکاری دانش‌آموختگان این مدارس، همراه با ستیز و دشمنی هیئت‌های مسیحی، سبب شد تا نه‌تنها مسیحیان منطقه از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم پراکنده شده و راهی کشورهای دیگر شوند، بلکه بخش بزرگی از نیروهای فعال منطقه را نیز به‌مراه خود ببرند. چنانکه لازاریستها گزارش داده‌اند سالانه حدود پنج هزار مسیحی ایران را ترک می‌گفتند. البته در آغاز، برای میسیونرهای لازاریست، ماندن یا نماندن مسیحیان در ایران چندان مهم نبود، بلکه آنچه مهم بود این بود که دانش‌آموختگان‌شان هر جا که هستند مذهب آنان را تبلیغ کنند و توده‌ها را از گرویدن به پروتستان و ارتدکس باز دارند. اما هنگامی پیامدهای زیانبار این مهاجرت‌ها را دریافتند که از شمار داوطلبان مدارسشان کاسته شده بود. آنگاه بر آن شدند تا آن را متوقف سازند.

با این همه، در جمع‌بندی نهایی باید گفت که در کنار برخی پیامدهای منفی یاد شده، خدمات فرهنگی - اجتماعی لازاریستها در ایران ارزشمند بوده است. این خدمات، در جامعهٔ ایران عصر قاجار، بویژه در دورهٔ پیش از مشروطیت، که حدود نود درصد مردم بیسواد بودند، گام مهمی در راستای سوادآموزی به سبک نوین بشمار میرفت. همچنین، درمان بیماران، در شرایطی که هر سال بیماری‌های گوناگون، نهال زندگی هزاران نفر را میدروید، مرهمی بود بر جسم و روح بخشی از طبقهٔ محروم این سرزمین. ایرانیان نیز از همین رو، از خدمات لازاریستها و دیگر نهادهای آموزشی فرانسویان خوشنود بودند. این خرسندی از محبوبیت خاصی که آنان در میان ایرانیان یافته بودند، بیشتر نمایان میشود؛ مثلاً «هانری وپوله»، باستان‌شناس فرانسوی که در آستانهٔ جنگ جهانی اول در ایران بسر میبرد، به دولت متبوع خود هشدار داد که محبوبیت فرانسویان در ایران چنان است که رشک دول رقیب را برانگیخته است. بنابراین، فرانسه باید پشتیبان یکپارچگی ایران باشد و راه دو دولت رقیب را نیپماید، تا آن محبوبیت بزرگی را که بدست آورده، از دست ندهد (ناطق، کارنامهٔ فرهنگی فرنگی در ایران، ص ۱۱۲). اما دولت فرانسه در آن هنگام راهبرد خود را در ایران تغییر داده بود و دیگر گوش دولتمردان آن کشور به این پندها بدهکار نبود. از اینرو، فرانسه نه‌تنها مدارس لازاریستها را همانند مدارس آلیانس وانهاد و

آزادیخواهان را طرد نمود و جانب مستبدین را گرفت، بلکه به خیال درگیری با آلمان در خاک ایران افتاد. چنین راهبردی سبب شد تا ایرانیان نیز رفته‌رفته از آن کشور دلسرد شده و روی به سوی آلمان نهند که هوادار یکپارچگی ایران بود.

نتیجه:

هر چند که هیئتهای کاتولیک فرانسوی از دوره صفویان در ایران جای گرفته بودند، اما دور جدید فعالیت‌های فرهنگی آنان، در شکل هیئتهای لازاریست، پس از جنگ‌های ایران و روس آغاز شد و از ترور ناصرالدین شاه تا آستانه جنگ جهانی اول به اوج خود رسید. این بررسی نشان میدهد که در دوره قاجار، میسیونرهای لازاریست فرانسوی، با وجود چالش‌های گوناگون، توانستند نهادهای فرهنگی - اجتماعی بسیاری چون مدارس، کلیساها، درمانگاهها، چاپخانه‌ها و نهادهای خیریه دیگری را در یک فرایند طولانی در مناطق مختلف ایران برپا کنند. کامیابی آنان در ایران بیش از دیگر میسیونرهای مسیحی بود و این امر به چند عامل بستگی داشت: نخست آنکه دولت فرانسه برای پیشبرد راهبرد فرهنگی خود در ایران از لازاریستها پشتیبانی سیاسی - اقتصادی مینمود؛ دوم آنکه زورگوییها و ستمهای روس و انگلیس در ایران، حکومت و روحانیان بلندپایه را به واکنشهایی به زبان هیئتهای پروتستان و ارتدکس مورد حمایت آنان، و به سود لازاریستها برانگیخت؛ سوم آنکه لازاریستها، با توجه به روند نوگرایی در ایران، همگام با آموزش زبان و ادبیات فرانسه، بتدریج از آموزشهای مذهبی به آموزش دانشهای نوین غرب روی آورده و از این راه توانستند بسیاری از جوانان را به مدارس خود جذب نمایند. بدین سان، لازاریستها بسیاری از ایرانیان مسیحی و غیرمسیحی را با علوم و فلسفه نوین جهان غرب آشنا ساختند. دیگر خدمات آنان، یعنی ایجاد پرورشگاه، درمانگاه، بیمارستان، و غیره نیز در جای خود بسیار ارزشمند بوده است.

اما در کنار همه این خدمات، برخی پیامدهای منفی فعالیت‌های آنان، مانند رقابت‌های مخرب، ستیز و دشمنی بین هیئتهای لازاریست و پروتستان و ارتدکس که دستهای پنهان و آشکار روس و انگلیس و عثمانی نیز در آنها دیده میشد، سبب از بین رفتن یگانگی مسیحیان بومی و ایجاد دشمنی بین آنان گشته و در نهایت، بسیاری از آنان را وادار به مهاجرت نمود؛ پیامدهایی از این دست برای تمامیت ارضی ایران نیز بیخطر نبودند. با این همه، باید گفت که نتایج مثبت کارکردهای فرهنگی - اجتماعی لازاریستها بیش از پیامدهای منفی آن بوده است.

پی نوشتها:

۱- اصطلاح «میسیونری» (Missionary) که برآمده از فعل لاتین «Mittere» (فرستادن) است، به کسی اشاره دارد که به مأموریتی فرستاده میشود. از میانه سده هفدهم، این واژه برای توصیف مردان و زنانی بکار میرفت که به شکل هیئتهای مذهبی بمنظور گسترش مذهب (به نقاط گوناگون) فرستاده میشدند (Encyclopedia, 227h).

۲- همچنین گفته شد که چون لازاریستها در آغاز کار در کلیسای متروک سن لازار جمع میشدند به این نام معروف شدند (احمدی، ص ۴۲). طبق افسانه‌ای «سن لازار» از یاران عیسی پیامبر بوده و عیسی او را پس از درگذشتن، دوباره زنده کرد. در سده‌های پسین سن لازار ناگهان به شهر ماری در آمد و اسقف کلیسای آنجا شد و در همانجا نیز به شهادت رسید.

۳- در معرفی سن ونسان دوپیل و آیین وی گفته شده که وی یک کشیش کاتولیک مذهب فرانسوی بود که از دست‌اندرکاران کلیسا سخت ناخرسند بود. وی آیینی را در سال ۱۶۲۵م. بنیان نهاد که هدف آن، پرستاری از افراد ازکار افتاده، کمک به تهی‌دستان، یتیمان، زندانیان، مهاجران جنگی، و مانند آنها بود. پس از مرگش، آیین وی در بسیاری از کشورهای اروپایی، امریکا و سپس در کشورهای الجزایر، تونس، اردن، ترکیه، و غیره گسترش یافت (احمدی، ص ۴۲).

۴- نستوریان فرقه‌ای از مسیحیان و پیرو نستوریوس، اسقف کلیسای قسطنطنیه بین سال‌های ۴۲۸ تا ۴۳۱ میلادی بودند. تفاوت اعتقادی اینان با کاتولیکها در این است که مریم را مادر مسیح میدانند نه مادر خدا. به همین دلیل، کلیسا انکار این کشیش را در سال ۴۳۱ میلادی محکوم کرد. سپس اینان به ایران، سوریه، و هندوستان مهاجرت کردند و مذهب خود را پاس داشتند. از اینرو، مسیحیان، کلیسای نصرانیان را کلیسای شرق مینامند (ناطق، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، ص ۱۵۵).

۵- ژزویتها (Jésuites) یا یسوعیون فرقه‌ای از مسیحیان بودند که توسط «یناس دو لایولا» (Ignace de Loyola) در سده شانزدهم پایه‌گذاری شد. این فرقه، معتقد به اصل تقوا، فقر، و اطاعت از پاپ بودند (36-37 Encyclopedia). ژزویتها در دوره صفویه در اصفهان جای گرفته بودند.

۶- با این همه، تا سال ۱۹۱۳م. (۱۳۳۲ ه.ق.) هنوز تعداد مدارس و شاگردان آنها چشمگیر بودند. آمار زیر، با اینکه در آن از تمامی مدارس عرفی و شبانه‌روزی نام برده نشده، گویای رونق فعالیت لازاریستها در این دوره بوده است؛ ارومیه و روستاهای اطراف آن، پنجاهویک مدرسه با ۱۳۶۸ شاگرد، خسروآباد و روستاهای اطراف آن دوازده مدرسه و یک پانسیون با ششصدو شصت شاگرد، تهران دو مدرسه با ششصدوسی و چهار شاگرد، تبریز دو مدرسه (۹)، اصفهان دو مدرسه با صدوهفتادوپنج شاگرد (ناطق، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، ص ۲۳۶).

۷- پادری کلوزول از رؤسای هیئت لازاریست، نماینده پاپ و حکم میان مسلمانان و عیسویان بود. وی پس از چهل سال اقامت در ایران، در پاییز ۱۸۸۲ م. (۱۳۰۰ ه.ق.) در سن شصت و هفت سالگی درگذشت. به دستور حکومت در ارومیه عزای عمومی اعلام شد و مقامات کشوری و لشگری در مراسم تشییع وی شرکت کردند.

۸ - البته گاهی این رقابتها سودمند واقع میشدند؛ مثلاً، در ارومیه لازاریستها برای اینکه کلدانیها را از روی آوری به مدارس پروتستان منصرف کنند، دوره‌های زبان انگلیسی به فرانسه، فارسی، کلدانی، و ارمنی تشکیل داده بودند (غفاری، ص ۵۱-۱۵۰).

۹- مدارس آلیانس فرانسه از سال ۱۸۸۹م. (۱۳۰۷ ه.ق.) در ایران پا گرفتند. آلیانس یهود نیز که در سال ۱۸۴۰م. (۱۲۵۶ ه.ق.) توسط تعدادی از روشنفکران یهود در پاریس بنیان گرفت، دو هدف عمده را دنبال میکرد: یکی مبارزه برای برابری بر ضد تبعیض فردی و جمعی؛ و دیگر گسترش تمدن غرب در کشورهای توسعه‌نیافته. در این راستا، نخستین مدرسه‌اش را در سال ۱۸۹۸م. (۱۳۱۶ ه.ق.) بمنظور آموزش زبان فرانسه در تهران گشود و تا سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۰۵ دارای هفت مدرسه در شهرهای تهران، همدان، اصفهان، شیراز، کرمانشاه، یزد، و صحنه کردستان گردید (Beikbaghban, p. 87).

۱۰- مثلاً، شور و شوق زمانه برای آموختن زبان فرانسه در ایران چنان بود که در قصبه خلخال هم اندیشه تدریس زبان فرانسه جان گرفت و با استخدام دو آموزگار، مدرسه ناصری خلخال در سال ۱۹۰۸م. (۱۳۲۶ هـ. ق.) گشوده شد (افشار ص ۲۱). جالبتر آنکه ظل‌السلطان، حاکم اصفهان هم روی دست همگی برخاست و خود به هوس تدریس زبان فرانسه افتاد. او خود زبان فرانسه را نزد خانم «مارگریت» که از اهالی پاریس بود آموخته بود (ظل‌السلطان، ص ۳۰). این روی آوری گسترده ایرانیان به زبان و ادبیات فرانسه، سرانجام سبب شد که این زبان تبدیل به نخستین زبان خارجی ایرانیان در دوره قاجار گردد. از سال ۱۹۰۲ م. (۱۳۲۰ هـ. ق.) نیز آشنایی به این زبان برای تمام داوطلبان خدمت دیوانی، اجباری شده بود.

منابع:

- آدمیت، فریدون، *امیرکبیر و ایران*، خوارزمی، تهران، ۱۳۷۵.
- آرین پور، یحیی، *از نیما تا روزگار ما*، انتشارات زوّار، تهران، ۱۳۸۲.
- احمدی، حسین، «لازاربستهای فرانسوی در ایران»، *فصلنامه تاریخ معاصر ایران*، سال ۳، ش ۱۱، ۱۳۷۸.
- افشار، ایرج (به‌کوشش)، *حاطرات و اسناد ناصر روایی*، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۶۲.
- اقبال، عباس، «داستانی از مبلغان مسیحی در ایران»، *مجله یادگار*، سال سوم، ش ۷، ۱۳۲۵.
- دوسرسی، کنت، *ایران در ۱۸۴۰-۱۸۳۹ م.* (سفرات فوق العاده کنت دوسرسی)، ترجمه احسان اشراقی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۲.
- شیخ‌رضایی، انسیه، «مدارس فرانسوی» *گنجینه اسناد (سازمان اسناد ملی)*، دفتر سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۷۱.
- ظل‌السلطان، مسعودمیرزا، *تاریخ مسعودی*، دنبای کتاب، تهران، ۱۳۶۲.
- غفاری، ابوالحسن، *تاریخ روابط ایران و فرانسه (از ترور ناصرتدین شاه تا جنگ جهانی اول)*، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۸.
- کرزن، جرج، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۱، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.
- گوینو، آرتور، *یادداشت‌های سیاسی*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، انتشارات جویا، تهران، ۱۳۷۰.
- ناطق، هما، *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران*، انتشارات خاوران، پاریس، ۱۳۷۵.
- _____، *ایران در راهبایی فرهنگی*، انتشارات خاوران، پاریس، ۱۹۸۹.

- Anderson, Rufus History of the Mission of the American Board. commissioners for foreign missions, 2 vols., Boston, vol. 1. 1872.
- Annales de la Congrégation de la Mission, Paris, Trimestriel, t. 78. 1913.
- Beikbaghban, Hossein L'Iran et la France à l'époque contemporaine, Thèse, Université de Strasbourg. 1971.
- Boré, Eugène Correspondance et Mémoires d'un voyageur en Orient, 2 vols. Paris, vol. 2. 1848.
- Bulletin de l'Alliance Française n. 48. 1894.
- Châlet, Aristid La Mission Lazariste en Perse, Bordeaux. 1938.
- De Bode, Baron Travels in Arabistan and Luristan, 2 vols., London, vol. 1. 1845.
- Dieulafoy, Jane La Perse, La Chaldée et La Susiane 1881-1884, Paris, Hachette. 1886.
- Encyclopedia Americana vols. 5, 9, 16, 17, 19 & 20. 1967.
- Naraghi, Ehsan Enseignement et changements sociaux en Iran (du XVIIIe au XXe siècle, Paris, La Maison des Sciences de l'Homme. 1992.
- Rosand, Maugin Les Missions Catholiques, t. 32. 1900.